



# دریاکن

تحت نظر هیئت تحریریه

تقدیر یافته

## بروستاها برویم

بندر بو شهر را با همی دشمنی بدگمانی چند دستگی اختلافی که بین مردمش حکمفرما است و با همی آنتی که منافقین و سوء پرستان این الوقت در این بندر تفرین کرده ویران دامن میزند پیشتر سر بنگاریم و بروستاها برویم

بروستاها برویم تازه ندکی فلاکت بار ویرمعتت جمعی تراحمی لغت و گرسنه و ناخوش را بنام دهگان و کشاورز بیبیم تا بیبیم که این انسانها چگونه مانند سگهای بیصاحب بازاری زندگی می کنند مردمی معروم و استخوان شده مردمی که مثل شتر خاری می خوردند و بار میبردند مردمی که گداوان شیر ده همدی معدودی بنام خان و شیخ و رئیس هستند مردمی که بیشتر از بار و کشتان رومی و برده کلان قرون وسطی و «گلاذاتور» نامورد ظلم و تندی و ستم قودالها و جوجه قودالها قرار گرفته اند و روستایان ما که با نان میهند در سخت ترین شرایط زندگی مانند بشر عصر حجر بسر میبرند در روستاها از «بهداشت و فرهنگ» خبری نیست قطعی و ناامنی حکمفرما است

دوروستاها روح عصبان و وطنیان بر مردم مسلط گردیده و کشاورزان را دچار حالت پاس و نومیدی ساخته است همه نسبت با پنده بدبین و ناامید و نگرانند

نخلستانها را پرستاری و مواظبت و بی کفایتی نیستند از نخلات توجه و مواظبت نمیشود مردم ما بیادبکلیف و بیبکامانده و کشاورزان و دهگانان دست روی دست گذاشته اند از بندر و شهر زمین مزارع از رسیدگی نامور نخلستانها هیچ خبری نیست از آنطرف صاحبان مزارع ملاکین خانها و کدخداهای از کبک و مساهبت بدحکمان و کشاورزان نسبت بدادن «ول قرض» و پلر و ابزار کار آنها را برای زده اند و علفهای نشان نپهدهند باین حال برای سال آینده وضع غله و خرمای ما چه خواهد شد؟ از اینها که بگذریم فقرت ترس و وحشت دردم و بیگنی و هرج و مرج بروستاها پیش و چنگال خور و نشان میدهند درخت دالکی انگلی ایرونی بنادر ثلاث جم و وزیر و نشان سر کرده و بندار و زشول سل و خورموج زیراه و شیانکاره و خلاصه در همی روستاهای بخشهای بو شهر مزارع با مالک مالک بازاری و صاحبان اراضی با یکدیگر دشمن خون می هستند بروی یکدیگر شاخته و خانه میکنند همی خانها و کدخداهای همی کسانی که بنام خان و شیخ و رئیس سالیان دراز است باربر کرده کشاورزان نباده و از آنها سواری می گیرند و بیامورین دولت دهن کجی میکنند با هم دشمن و مخالفند تفنگ در دستند و اندر موقع خود اراضی سرسبز را میچیرانند و خوش می کنند نخلات خرمایا برمی کنند و آب و بیخ و بخت میاندازند خرمین هارا و خانه هایش را مایا آتش می زنند اردو کشی و جنگ خانگی و برادر کشی راه میاندازند ای مامورین دولت ای اولیای مسئولانای کسانی که از خزانه دولت و از جیب خالی ملت پول میگیرند حقوق و مزایا دریافت می کنند نانکیشان و یکپندار و خادمو نوکران مردم باشید بیاید با هم بروستاها برویم تا این مطالبی را که دریا کتاری گوید بشنومیم

### بد نیست بداندید

دولت هندوستان در سال ۱۹۵۲ - ۱۹۵۱ مبلغ ۳۱۷۰ میلیون روپیه را صرف برپا نهادن راه پشرفتی نموده است .  
موسسه راه آهن هندوستان ۸۵۴۳۰ میل خط آهن ۸۴۳۹۰ کیلومتر بود  
در ۲۱۲۹۶۰ واگن مسافری و ۲۰۴۶۳۳ واگن باواری دارد و سرمایه دولت در این موسسه ۱۸۶۰۰ میلیون روپیه است . دولت هندوستان برای سال ۱۹۶۵ هفتاد و پنج میلیون مبلغ ۹۴ میلیون روپیه اختصاص داده است و اعتراف این چاهها چهارصد هزار میلیارد روپیه آبیاری خواهد شد .  
دولت پاکستان خانه تلفن سازی دولتی را در دله خریداری کرده است و در حال اقل معمول تولید این کارخانه در سال ۷۰۰۰ دستگاه تلفن خواهد بود .  
جاده جدیدی بطول ۳۳۰ میل بین ایالت آباد و شروان پاکستان ایجاد خواهد شد هزینه ساختن این جاده بالغ بر ده میلیون روپیه خواهد بود .

## استان بخت

اویسلاخ - ج

این سرگذشت حقیقی در دوره «عصر طلایی» در یکی از بنادر کوچک جنوب ایران اتفاق افتاده است

چخ - چخ

سک دست بردار بود و دور و برش پارسیکان میکشید و هفت میکردند سک گنده ای بود با گوشهای بریده و بزرگ زود خولی وحشت انگیز ترسناک مینمود از صدای او بدسک دیگران گوشه و کنار پناهگاهها و باو پناهی و ق و ق گذاشتند

مثل اینکه ترس و وحش داشته بود هر چه چخ میکرد دور میزدند تا اگر بر سنگی برداشت ای صفت از روی ناخستگی بیرونی آنها انداخت سک گنده و درونک سپردت طرفی سک بود، آرا کاز گرفت و خشکینیش های خود را آنتیه بیبیلو نشان داد و پسرک صاحب باک و پرورش را بیرون آنتیه از روی تبه ها و پلتهای که بر آرزو به او نگاه و بوی و سر کین حیوانات فرست هده بود گذشت

چند بچه توری خاکها و سر کین ها می پلکیدند و بازی میکردند، یکی دو تن از آنان نیز آمدند و دورتر رفتند و مرغ حاجت بودند و چاههای خرابه و چرخ کپشود را تا سینه بالا آوردند

کنار یک کبر (کله چول) که از ننه و خانه و ریک نعل خرمای ساخته بودند انداخت دور تا دور کپشود را حصار کوتاهی از خار کنار کشیدند

و بنوا رفتند  
صدا ای از دور کپشود کبر باسخ داد  
سر کاز چه میوه ای !!  
حسن اینجا !!  
مردی قایلند از توی کپشود که خود را با پشت حصار از ننه آنتیه بیبیلو رسانید  
سر کاز سلام - خسته - خاندانی  
خوش آمدی - ای برما ! بیرون کبریک تک  
(حسب روی که از بزرگ نعل خرمای سوار) روی زمین بین کرد و آنتیه پرورش داشت حسن گوشه های تک دور و بری آنتیه چینه های زد  
چیران و آنتیه تک او را بنگرست  
زن و بزرگ و زینت دختر خوشگل و تامل برو حسن بر آنتیه آماجی و نعلیان و یک بقلاب و طب تازه آورد

آنتیه نگاه حیرت و مستغفانه ای خود را از روی چشمان میش و زخمان دختر بر لبهاش حسن نگاهت کرد هر چه در دستش بر خرمای و تراجم و ناخونده او را سرخود و آنگه بر سرید - تازه تازه چه چیز سر کاز - تازه تازه که زبده ... دیگه بچه میوه ای بودی و بچه چینی های بران خود و آکه از فرط عرق چاله و پاره پاره شده بود مرتب کرد و آهسته تفنگ خود را از روی

دانه برداشت و پیش رویش گذاشت باک احساس قوم و بیبیم و ناراحت کرد و بنگار و داشت

خارج از حصار بیجا آنتیه چینه و چینه تا قوطی غالی کوچک و بزرگ بازی میکردند و زینت و دختر حسن صبح گاه که برای آب و میز صبحانه میرفت این چینه ها و قوطی خارا دهنده بود برای پرورش تعریف کرد که بطریقها را بر کرده بود و طبع گنده هده میدهد - گاه گاهی چند نفر آنتیه ها چند تا زن و پسر از حصار بیرون می آمدند و پیش از آنکه میخوردند، می نوشیدند، می رفیقانند و دست میکردند و از سر و کول و نیا بالا میروند، شب در گاه مراجعت میکردند و بجای خود بر سر میروند و آجیل بخاری و قوطی غالی بیجا میگذاشتند

حسن چشماش را بلطبخ آنکه بر گرداند بچه ها دهنه بود و دیش بیبوست به صورت آنتیه نگاه کرد

آنتیه او را آهسته صدا کرد: حیرا  
ا- او چنان حرف ننگار کردن باطلال بود که بیبیم جوانان دانه و زینت نشانی  
خود مثل اینکه وحش و آنتیه را بیبوست  
دورتر حسن میکرد

## امریه سر کار استوار ...!

«دروستان وفادارم محمود و جواد»

این سرگذشت حقیقی در دوره «عصر طلایی» در یکی از بنادر کوچک جنوب ایران اتفاق افتاده است

پیش خود فکر میکرد آنتیه هادیکه از چاه مانده و پناهگاهها را از هم جدا کرده ماکه هر چه داریم مال آنتیه است، طبق استخوان را میخورد و شیر و دوغ و کشتک و خرمای که از ما میکردند، نشان هم که باید فرسوخ و غبار از تن دور بپاریم و با آنتیه خود بیبیم - دیگه از چاه مانده میماند و دیگه چه المنگاری برای کرده ام!

خدا را که هر زمان از سر ما کند و پشته! آنتیه ای که چاه بلای و چه اجل ملتی هستند! حسن همیشه با این دغدغه و احساس هکایتیه دهنده سر و کار داشت

آنتیه ای قیام و از آلب برداشت و حسن را شلی امروز تو فکری! انگار تو هم و همه ترا گرفت! حق هم داری، امروز یک امریه سختی برای سر کار استوار رسیده، سر کار استوار بین گشت که بشما بنگم و شمام می رحمت بیبه شیر میخورد

حسن کپشود و با ترس و زحمت کرد: سر کاز چه دستور سختی رسیده - از قشون دستور داده اند که دختران را به نظام اجباری (نظام وظیفه) برانند و اگر کسی اعتراض و تخلفش وارد خدمت اجباری بشد - ای به کارش میکشیم، آهسته بیخ گوش حسن از ننه - ۲۰۰ تومان پول باید بده - مثل اینکه دنیا بر سر حسن زده، با مصیبت گفت: سر کاز ما که پول نداریم - پناه بر خدا، دختر چرمی که مشق سخته تو زده ما پاره پاره و چرا بزنه این دیگه دوری آخر الزمه - اگر اینطور بکنند دنیا آخر میشه - واه خدایا پناه بر تو!

این وراجیها قایده نازده، امریه باید اجرا کرد مگه میشه ویران برود! طغرات درخت افکند و چشمان حسن پیش رفت - بیایان لغزیه و از گوشه های پیش سر از بر هده - حسن کرد که نامی اعضا و تکه های تنش شلوار بخورند نیست و گویا سارازان فعالیت و حرکت بیبوهه و آدرست آغاز کرده اند بلکه چوبی روی زمین حکم میکند، پادش آمد از پیش دم مرتک خیار سفارش و زینت دخترش را بار کرد - و نیه زینت چیرش نبود، چند

تقریباً ۵ نفر از دختران آبادی همان شب دور دور و در بیابان چینه ای مردمان سوار شده و او بطرف خاور حرکت کردند و وقتی چهارها لشکر برداشتند و خراج کشته اند و با آرام و هوا صاف بود فقط چند تکه کربک از دور گوشه آفت چشم میخورد - اسم ارم و ملاس میووی و ستاره ها چشک میزدند

لبه های شب ایر سراسر آسمان را فرا گرفت طوفان سخت و مهیبین آغاز شد دریا بپوش و غباروش افتاد امواج کوه بیکر بروی یکدیگر میخوردند کشتی های حامل دختران از راه میان امواج خروشان جا گرفتند و با سر دریا فرو رفتند

و حسن ... زینت دختر خوش را بیبشگاه این رژیم منظم و نظامی فقط انجماع فاسد و بیبیمه قربانی کرد

### توضیح

تاریخ تولد حضرت آیت الله العظمی حاج سید عبدالله موسوی یبهبانی بلادی سال ۱۲۹۱ هجری قمری و محل تولد آن قلیه سید شهر نجف اشرف بوده است

ضمناً مصیبت واروده را با آقایان سید محمد ابدی و سید ابوالکارم بلادی و رضا انصاری تسلیت می گوئیم

### خوندگان ما

آقای عبدالحمید و زینت نامه شما را در حدیث داغیم و روحانه یاد می کشیم چه با ما نمین بوده این ارسال خواهیم داشت

آقای محمدشاه عبا سید مستغفانه چون زیاد بوده است چه دولت تو استیم مطالب را درست درک کنیم خواهش میکنم جریان را مشروفاً معلوم فرمائید تا از طریق مقامات صلاحیتدار اقدام لازم بعمل آید

آقای - حسان مرادی از آنگلی خرمی - سوسله پست ارسال داشته و لغوت حضرت آیت الله العظمی بلادی را به از زمانه گان تسلیت گفته و اطلاع داده است که آقای محمد انصاری در منزل خود بدین مناسبت مجلس غمی را منعقد ساخته است

آقای باقر ابومصفا عبا از آل کور خرمی بابت سفارش بدینتر و روانه فرستاده است و زینت آنتیه که آقای مشهید محمد بحرانی عامل فروش قند و عسکر دولتی که در دله ... ۵۰۰ کیلو سوسله عسکر در حالت میمردار بجای آنکه بین اهالی توزیع نموده قند ندره و با امارات میفرستد و این بر مردم اجحاف زبانی را روا میدارد مازاد از این کور خرمی را این موضوع جلب مناسبت میبازارانی و از ارجان میخواستیم که اگر آقای بحرانی در این باره اجحاف میباید دیگران را برای توزیع تعیین نمایند تا حق بقدر برسد

### یک هو سوسله تغذیه در بنادان

وزارت امور اجتماعی عراق یک موسسه تغذیه و رفاه تأسیس نموده است سازمان خواربار جهانی با این موسسه خواهد بود

